

گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس

باید در شریعتی ناقدانه و سنجش گرانه اندیشید

مهسا رضانی

خبرنگار

گزنش می‌شود و بعضی از معانی در دستگاه فکری او به شکل مفرد و موردی، مصرف می‌شود. این در حالی است که در دهه‌۵۰، شریعتی به‌عنوان یک «دستگاه فکری منسجم» مورد رجوع قرار می‌گرفت؛ اما امروز شریعتی تنها مصرف می‌شود؛ «منبعی تاریخی» است و دیگر یک «مرجع» نیست.

گویی عصر نخبگان بزرگ به سر آمده و امروز اگر روشنفکرائی نیز باشند نوعاً روشنفکرانی آماتور در قد و اندازه کوچک، اراکینک، محلی، موردی و معمولی هستند که درگیر مسائل خاصی مانند جنسیت، هویت، زیست‌بوم، مناسبات کار، اقوام، سبک زندگی و... هستند و حسب مورد هر یک در حوزه خاص اهمیت می‌یابند.

▪ **۲۴ سال بعد از شریعتی، آیا اکنون نگاه جامعه به آرای او واقع‌بینانه شده است یا هنوز هم با «حب» و «بغض» از سوی موافقان و مخالفانش قضاوت می‌شود؟**

شریعتی، روشنفکری «قابل احترام» و در عین حال «قابل انتقاد» است، در عین حال که نباید در شریعتی خیره شد نباید هم او را غارت کرد. این اخلاقی نیست. باید در شریعتی «ناقدانه» و «سنجش گرانه» اندیشید؛ نه اینکه در او متوقف شد. ما روی شانه غول‌هایی همچون شریعتی، آل‌احمد، ساعدی و رحیمی ایستاده‌ایم. چشم‌های ما بهتر از آنها نمی‌بیند، اما چون روی شانه آنها ننشسته‌ایم شاید باهم و به کمک هم بتوانیم بیشتر ببینیم. نسلی که در زمانه‌ای متفاوت از او زندگی می‌کند حق دارد دوباره در کار و بار خود مستقلانه بیندیشد و تصمیم بگیرد. نسلی که با مسأله‌هایی به غایت پیچیده و متفاوت درگیر است که امثال شریعتی اصلاً درگیر نبودند.

شریعتی یک جریان از سنت متنوع روشنفکری است، اگر یک نسل بخواهد حتی این سنت را حاشا نکند باری نیاز دارد که در آن سنت، تجربه‌های تازه‌ای کسب کند و بدون اینکه به پشت‌سر خیره شود، لحظه حال و مسیر سخت پیش‌روی خود را ببیند و فکری به دردهای مکرر و دم به دم نوپدید خویش کند.

▪ **چه مؤلفه‌هایی از جامعه ایران برای شریعتی «مسأله» شد و او برای تغییر آنها تلاش می‌کرد؟**

کار یک روشنفکر منفی‌بافی تصنعی نیست؛ بلکه نقد جدی و مسأله‌مند کردن است. روشنفکر، آنچه را در زمانه‌ای «ناچیز» شده است، به چشم همه می‌آورد. شریعتی «جامعه ایران» زمان خود را مسأله کرد. او از وضع ایران ناراضیانی هستی‌شناختی داشت و این را در متون و گفتارهای خود بیان و عیان کرد.

شریعتی می‌کوشید نشان دهد «جامعه ایرانی» آن طور که هست برای قشرهای آگاه مسئول رضایت‌بخش نیست. طرح تغییر شریعتی حاصل این ناراضیاتی او بود. او، نوعی آگاهی «ملی»، «طبقاتی» و «اجتماعی» در طیف بزرگی از طبقه متوسط ایرانی را صورت‌بندی کرد تا بتواند از زخم‌ها و تنش‌های جدی زمانه‌اش حرف بزند. در دوره شریعتی، نهاد سلطنت در ایران به خودکامگی رسیده بود و به نخبگان مستقل ملی اعتنا نداشت، دستاوردهای مشروطه و خاطرات جنبش ملی را نادیده می‌گرفت. شریعتی این استبداد نهادینه شده را به «مسأله» بدل کرد.

دولت، یک جانبه، متولی پروژه مدرنیزاسیون رسمی شده بود؛ پروژه‌ای از بالا و بوروکراتیک و فاسد که متن جامعه را دور می‌زد و حاشای می‌کرد. شریعتی این را مسأله کرد. رشد سرمایه‌داری نفتی فریبنده و نابرابر و ناپایدار را مسأله کرد؛ چرا که نتایج این رشد به‌صورت برابر به همه اقشار

جامعه نمی‌رسید. شریعتی مدرنیته و توسعه و پیشرفت و رونق و رفاه اجتماعی را لازم می‌دید اما با خردباوری انتقادی و عدالت‌خواهانه و جامعه‌گرا. همچنین، سنت‌های معنوی و دینی ایرانی، دچار انحطاط شده و نوعی از جهالت و تحمیق و واپس گرایی بر جامعه مذهبی غالب شده بود. شریعتی نمونه‌ای از طبقه متوسط تحصیلکرده با علائق دینی بود که نمی‌توانست به نهاد دین به مثابه یک ساختار یا دوام اجتماعی بی‌اعتنا باشد، با این حال نسبت به وضع موجود تاریخی و زمان غبار گرفته و رسوب یافته آن و درک متعجر از دین و عملکرد نهاد دینی انتقاد داشت و از تعصبات و مناسک گرایی زمانه رنج می‌برد. به همین دلیل، کوشید تا «ایران» را و «دین» را به مسأله بدل کند.

▪ **شریعتی از کدام یک از این مسأله‌ها بیشتر رنج می‌برد؟ و خود چه راه‌حلی برای آن ارائه کرد؟**

شریعتی نمونه‌ای از فکر انتقادی و عمل انتقادی «درون‌مان» بود. جامعه ایران و توریکی هست که همچنان برای بخش‌هایی از جامعه بزواک دارد و معنا نمی‌یابد. در نتیجه نمی‌توان گفت که جذابیت شریعتی یکسره از میان رفته است؛ اما وقتی عمیق‌تر مطالعه می‌کنیم دست‌کم بنا به مطالعه بنده، مراجعه امروزی به شریعتی نیز نوعاً به شکلی اقتصادی است؛ به تعبیری، یک نوع مراجعه زیباشناختی و گزینشی است، جنبه‌هایی از اندیشه شریعتی بنا بر مقتضیات امروزی

▪ **باید در شریعتی «ناقدانه» و «سنجش گرانه» اندیشید؛ نه اینکه در او متوقف شد. نسلی که در زمانه‌ای متفاوت از او زندگی می‌کند حق دارد دوباره در کار و بار خود مستقلانه بیندیشد و تصمیم بگیرد. شریعتی یک جریان از سنت متنوع روشنفکری است. اگر یک نسل بخواهد حتی این سنت را حاشا نکند باری نیاز دارد که بدون اینکه به پشت‌سر خیره شود، لحظه حال و مسیر سخت پیش‌روی خود را ببیند و فکری به دردهای مکرر و دم به دم نوپدید خویش کند.**



دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

فرهنگ و تاریخ ایرانی را حاشا می‌کند. او با نگاشتن شاهنامه و ساخت یک اثر حماسی به بازخوانی و بازسازی اسطوره‌ها و ادبیات ایرانی پرداخت و کوشید تا فرهنگ و تاریخ ایرانی را و هویت ایرانی را در مواجهه با «دیگری» عرب مسلط و سیطره‌جو، از نو تعریف کند.

شریعتی نیز در مواجهه با جهان‌گرایی غیرمستولانه جدید و یک نوع غرور شرق‌شناسانه و پسااستعماری که طی آن تاریخ ایرانی، خود ایرانی، فلات فرهنگی و تاریخ میانی‌اش به یک ابژه تبدیل می‌شد، می‌ایستد

محمود اذ غلام شاکری

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

کلام دکتر علی شریعتی طی نیم قرن گذشته، عالی‌ترین مصداق «کلام مولد قدرت» است. نباید از این سخن، الزاماً «کلام انقلابی» فهم شود. پیوند سرمایه کلامی شریعتی با انقلاب، یک حادثه بود. حادثه‌ای که سویه‌های خیر و شرف‌افران داشت. اما مقصود ما از «کلام مولد قدرت» کلامی است که پشتوانه جامعه سیاسی است. کلامی که اقتدار تولید می‌کند و همزمان پشتیبان آزادی است. برای فهم این کلام می‌توان به ادبیات هانا آرنت رجوع کرد؛ کلام به منزله عالی‌ترین مصداق عمل در عرصه سیاست. کلام اگر بتواند در زندگی جمعی، خلاق و گشاینده افق‌های تازه باشد، آزادی برزاید، اراده جمعی را ممکن کند و زایشگر عرصه عمومی باشد یک کلام قدرتمند است. اگر گاهی با لحظه پیشامدی یک انقلاب همراه است، گاهی هم می‌تواند تثبیت‌کننده و مداوم بخشنده یک نظم دموکراتیک و یک



سایت دکتر علی شریعتی

جامعه قدرتمند نیز باشد. نقش یک کلام قدرتمند، به موقعیت‌های پیش‌بینی نشده تاریخی وابسته است. اما هر چه هست، عرصه مدور و دستاوردهای مدرنیته، از خود نیز طفره می‌برد و دستاوردهای خود باشد و با آن دیگری غریبی نیز گفت‌وگو کند و مبادله خلاق در پیش گیرد. بنابراین، سنت‌ها از یک سو، برای شریعتی مسأله است ولی در عین حال، راه‌حل هم هست و سعی می‌کند با یک رویکرد وبری، به تفسیری از باورها و سنت‌های دینی کمک کند که می‌توانند منشأ رشد، تحول و مشارکت اجتماعی باشند و آنها برای بهبود بخشیدن به زندگی مردم بهره بگیرد. اذعان می‌کنم پروژه با پوست و گوشت و استخوان احساس می‌کردم و اکنون نیز همان احساس در من هست.

اینچنین بود که شریعتی وضع ایران را مسأله می‌کرد و بدین نسق بود که روشنفکری از نوع شریعتی به صورت یک نقد درون‌مان و یک فرآیند پدیدار اجتماعی ساخته می‌شد و گر نه هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد.

▪ **پروژه شریعتی برای جامعه ایرانی چه بود و چه طیفی را نمایندگی می‌کرد؟**

شریعتی نمایندگی یک ناراضیانی هستی‌شناختی اصیل روشنفکری بود درست مثل فردوسی که او هم وضع زمانه‌اش را رضایت‌بخش نمی‌دید. فردوسی معترض بود به اینکه سیطره عرب،

چه چیز به کلام شریعتی «استعداد تولید قدرت» می‌داد؟

سرمایه کلامی شریعتی

▪ **با دکتر شریعتی موافق باشیم یا مخالف، نمی‌توانیم منکر توانایی منحصر به فرد کلام او در «تولید قدرت» باشیم. آنچه به کلام دکتر شریعتی استعداد تولید قدرت می‌داد، لزوماً آنچه می‌گفت نبود، بلکه موقعیتی بود که کلام از آن برمی‌آمد. دکتر شریعتی در میان سه نظم کلامی برآمده از سه رأس یک مثلث ایستاده بود: «سلطه»، «سنت» و «فضای هدونیستی و نیهیلیستی جامعه».**



مواضع رنج، هر یک از کلام‌های سه‌گانه فوق را در طنین شالوده‌شکن کلام خود بی اعتبار یا فعال کند تا امکانی فراهم شود و آدم مردم ارتقای سیاسی پیدا کند.

رنج به اعتبار کلام و زبان است که هستی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پیدامی‌کند. فقر، تحقیر‌شدگی، بی‌خانمانی، گورخوابی، تن‌های زخمی از شکنجه، صوری از رنج‌اند که هستند اما چستی شان را مدیون کلام و زبانی هستند که به آنها ارجاع می‌دهند. می‌توانند در قلمروی فردی و خصوصی باقی بمانند. درست مثل واقعیت یک تپه، یک درخت و رنگ خاک می‌توانند باشند و بیایند. حکومت و سنت‌های جامعه می‌توانند برقرار بمانند و عرصه سیاست، اساساً دلمشغول اموراتی باشد که اقلیتی به آن علاقه‌مندند. به این ترتیب از تبدیل شدن آنها به مسأله عرصه عمومی ممانعت کند. کلام می‌تواند در این امور تمرکز کند، اما آنها را به دستمیه ذکر مصیبت تبدیل کند. توجه عموم را به آنها جلب کند اما تنها به کار تلخ کردن کام مردم بیاید. اما کلام می‌تواند نقطه عزیمت مواضع رنج، به زایشگاه حیات سیاسی باشد. به این معنا، رنج زایشگر فرصت جامعه اخلاقی و سیاسی است.

تولید چنان کلامی، با تبعیت از این و آن مکتب و نظریه و تئوری مشخص حاصل نمی‌شود. شریعتی به خودی خود نه چپ بود، نه اسلام‌گرا و نه ناسیونالیست. اما نسبتی پیچیده و ناشناخته با هر سه داشت. در هر سه منظومه کلامی دوران خود نفوذ کرده بود و وجدان هر سه را معذب کرده بود. هر سه را در معرض آزمونی تاریخی قرار داده بود. آزمون برقراری نسبت با واقعیت رنج. برقراری این نسبت با ذکر مصیبت از رنج تحصیل شدنی نبود. با فراخوان به پذیرش فرمان و تقدیر خداوند هم برقرار نمی‌شد. با عطف نظر به چشم‌اندازهای وعده‌دهنده هم حاصل شدنی نبود. تنها با برقراری نسبت آن با اراده عمومی تحصیل شدنی بود و این کاری دشوار است. نیازمند خلاقیت در کلام، دسترسی به آنچه در سنت و خاطره و حافظه‌های جمعی مردم قدرت آفرین هستند و امکان تولید فضایی مقتدر از ارزش‌های اخلاقی در بستر یک جامعه مشخص است. خلاقیت، برقراری نسبت انتقادی و حرکت آفرین با ذهنیت تاریخی و سرانجام تولید اقتدار اخلاقی، سه‌گانه خلق فضای تازه در عرصه سیاست است. آن سه‌گانه دوران شریعتی هنوز هم برقرار است. با این تفاوت که کلام مولد سلطه از نیروی کلامی سنت برای بازتولید مشروعیت بهره‌برداري وافر کرده است. در همان حال، فرهنگ مصرف و هدونیسزم نیز به نحوی شگفت‌انگیز گسترش پیدا کرده است. این هر سه در کنار یکدیگر یک فرصت تاریخی در اختیار کلامی قرار داده که شریعتی در دوران خود مولد آن بود. آن کلام می‌تواند بیش از دوران شریعتی موفقیت ایجاد کند. بی‌نیادی کلام مولد سلطه، سنت را هم از اعتبار انداخته

است و کلام مولد جست‌وجوی لذت نیز، دیگر شادی و لذت نمی‌آفریند بلکه بیشتر مولد ناامی و اخته‌گی و حسرت است. در چنین شرایطی کلامی باید به میان آید که درست مثل شریعتی، هستی‌سنت و سلطه را در تحقیر و نادیده گرفته‌شدگی مردم به چشم آورد و از فرصت اخته‌گی فضای نیهیلیستی و هدونستی جامعه‌نیز بهره‌برداري ببیشنه‌کند. به خطب خلاق نیانرمیدم، این که امکان‌های ذهنیت تاریخی مردم غافل نباشد و به جای تسلیم صرف به کلام بیش از حد عقلانی و دانشگاهی، برآورنده از فضای اخلاقی در عرصه عمومی باشد.

باید حیات سیاسی را دوباره احیا کرد. حیات سیاسی تنها با تبدیل شدن رنج‌ها و کاستی‌های مردم به «مسأله عمومی» زاده می‌شود. اگر مدافع دین هستیم، اگر مدافع خرد مدرنیتم، اگر خواهان احیای فرصت‌های لذت و شادی در زندگی هستیم، باید از «احیای حیات سیاسی» دفاع کنیم. شادی، رفاه، آزادی و امنیت و معنویت، غایات زندگی خوب فردی باشند، اما مشروط به عطف و هوشیاری عرصه عمومی و زنده بودن جامعه سیاسی، قابلیت تحصیل دارند. این همه نیز تحصیل شدنی نیست مگر با اتکای به کلامی که «قدرت» تولید کند.

سه، غفلت از آنها را سبب می‌شوند. این سه ضلع همچنان برقرارند اما ابرمردی نیست تا از میان این سه گانه «کلام قدرتمند» برزاید. جامعه ایرانی در دوران مدرن، به‌اشکال و صور گوناگون سه گانه فوق را ساخته است. ضلع نخست، کلامی است که از ناحیه نظام مستقر زاده می‌شود. کلامی که مشروعیت‌بخشنده به ساختار مسلط است و جست‌وجوگر سوژه تسلیم و رام. این کلام محکوم است که برای تلبیس و دروغ و قرب تولید شود. حاصل شکافی است که میان بیانگری‌های آرمانگرایانه دولت مدرن از یک سو و محدودیت‌ها و نقصان‌های عملی آن وجود دارد. اساساً به بیان می‌آید تا شکاف همیشه گشوده و رسواکننده واقعیت و مدعاها را بر کند. سنت مثل درخت کهنسال و ریشه‌داری است که چندان بروباری ندارد. کلامی که از آن ناحیه تولید می‌شود، کهنه است؛ بی‌ربط است و قادر به توضیح آلام و دردهای روزگار نیست؛ طرحی نمی‌افکند؛ آرمانی نمی‌زاید؛ افق‌های پیش‌رو را می‌بندد تا همه به پشت سر نگاه کنند. مخاطبان خود را دعوت به عقب‌نشستن از جهان می‌کند؛ اگر هم اعتنایی به جهان واقعاً موجود بکند، از سرعداوت است. از سنخ زندگی نیست؛ فرد را به حذف از صحنه فرخوان می‌کند؛ گاه با کلام زهد آفرین خود و گاه با تبدیل کردن مرگ به تنها گزینه رستگاری کلام سوم از میدان آشوبناک جست‌وجوی لذت و جسیبدن به‌لحظه و انکار حقیقت برمی‌آید. روبرواری سنت زاییده می‌شود اما با سازمان کلامی سلطه‌فтары پیچیده دارد. گاهی تقویت‌کننده آن است و گاه تضعیف‌کننده آن. از مشروعیت و قدسیت کلام سلطه‌گر می‌کاهد اما افقی هم برای برون‌ایستادن نمی‌سازد. بی‌ریشه زیستن را ترویج می‌کند. تسکین‌دهنده هست، اما از رنج‌های واقعی نمی‌کاهد. شیرین هست اما برای طبقات و گروه‌های برخوردار.

کلام شریعتی از درون این سه‌گانه دهه چهل و پنجاه جامعه ایرانی برمی‌خاست. از یک سو جرم‌فرشار تبلیغات یک مدرن‌سازی آمرانه و پرشتاب در جریان بود. از افتخارات بزرگی سخن می‌گفت که حتی اگر هم واقعی بود، به اقلیت ربط داشت و برای اکثریت مردم غیرقابل درک بود. از سوی دیگر، نهاد‌های سنتی بودند که به سمت عزت‌گزینی از جهان مدرن فرامی‌خواندند و تنها برای عوام سالمند جاذبه داشتند که در خیال رخت از جهان‌کنند و سفر آخرت بودند. کلام سومی هم در کار بود: کلام مشوق لذت‌طلبی مدام از مظاهر دنیای جدید. شوخ بود و پر از رنگ و پر از جنبه جنسی. این هر سه با همه تفاوت‌هایشان در یک نکته مشترک بودند: با مولد آلام عینی و ملموس نظیر طرد و سرکوب و فقر و نادیده گرفته‌شدگی بودند یا بر همه آنها چشم‌پوشیده بودند.

کلام‌های سه‌گانه فعال بودند و گاهی پر مشتری. اما هیچ کدام قادر نبودند با واقعیت نسبی زایشگر و خلاق ارتباط برقرار کنند.

از هیچ زخمی برنمی‌خاستند. ایستادن در موضع زخم‌های عینی مردم، جنس کلام را در گروگن می‌کند. نمی‌تواند از سنخ «سلطه» باشد چرا که درست از موضع جراحات ناشی از میخ تیز سلطه سخن می‌گوید. نمی‌تواند از سنخ کلام «سنت» باشد چرا که فوریت جراحات اجازه تأملات ملانقطی را نمی‌دهد. عیش جاری در «فضای هدونستی» به خنثی‌سازی رنج‌ها و آلام به خودی خود تحقیر می‌کنند؛ اما دمیان لخت و تسلیم را به سوژه‌های می‌کنند؛ با دکتر شریعتی موافق باشیم یا مخالف، نمی‌توانیم منکر توانایی منحصر به فرد کلام او در «تولید قدرت» باشیم. آنچه به کلام دکتر شریعتی استعداد تولید قدرت می‌داد، لزوماً آنچه می‌گفت نبود، بلکه موقعیتی بود که کلام از آن برمی‌آمد. هر آن کس که بتواند همانجا ایستد که دکتر شریعتی ایستاد، کم و بیش می‌تواند مولد «کلام مولد قدرت» باشد. دکتر شریعتی در میان سه نظم کلامی برآمده از سه رأس یک مثلث ایستاده بود: «سلطه»، «سنت» و «فضای هدونستی و نیهیلیستی جامعه».

شریعتی در میان این سه ضلع ایستاده بود و می‌توانست صدای منحصر به فردی از میان رنج‌هایی باشد که هر